

## فهرست

٦	بو طیفای سکوت
١	بعد از سکوت
٣	گل‌های پائیزی
٤	برکه
٥	The Cat on the Mat
٦	تو را می‌بینم و تو را می‌بینم
٨	و مرگ را به تو دسترس نیست
١٠	و هفته‌ها بی‌جمعه
١١	گریز
١٢	مزار
١٣	هدیه
١٤	ای کاش
١٥	قم‌اللیل
١٦	شب‌های داستایوفسکی
١٧	نیایش
١٨	قطره‌ مذاب روح
١٩	بنویس و پاره کن
٢٠	بلیشو
٢٢	زمان
٢٣	هنوز
٢٤	پائیز
٢٥	شعر
٢٦	زخم‌های روز

هشت / بعد از سکوت

۲۷	.....	Sublime
۲۸	.....	تنها همین
۲۹	.....	بازتاب
۳۰	.....	همیشه خدا
۳۱	.....	آینه‌ها و شکوفه‌ها
۳۲	.....	دهکده
۳۳	.....	سیراب از نور
۳۴	.....	به جز تماشا
۳۵	.....	عروض
۳۶	.....	پیشواز
۳۷	.....	موسیقی
۳۸	.....	مرمر سبز
۳۹	.....	عبور

## بو طیفای سکوت

آلبرت در مقاله «سه صدا در شعر» تذکر می‌دهد که نخستین صدا صدای شاعر است که با خود یا هیچ‌کس سخن می‌گوید، مراقبه‌ای شخصی که پنهانی به گوش خواننده می‌رسد. در واقع شعرهای این دفتر صدایی برمی‌انگیزد خاسته از نگاهی به درون. اظهار شگفتی بیان‌ناشدنی هنگام نگاه کردن به مغاک بی‌رحم درون، چیزی که بی‌تس هم از آن سخن گفته است — مایه‌های غالب اینجا سکوت، اندوه، زوال و البته مرگ است که در تصاویر مختلف فرمانی قاهر می‌راند. عجیب نیست که شاعر شعر را هدیه مرگ می‌داند و خود را گیرنده این هدیه از مرگ نه از زندگی، طبیعت یا از خدا (ص. ۱۳). کیفیت مرثیه در اینجا شبیه اشعاری است از جفری هیل که در آن‌ها تاریکی به درون اشیا و رویدادهای بیرون فراافکنده می‌شود جایی که:

هر پنجره قطره اشکی و هر کوچه دالان دردی (ص. ۱۸) است به همین‌گونه در شعری دیگر با مشاهده و زیدن باد پاییزی و برگ‌هایی که در اطراف فرو می‌ریزند ندبه را به بالاترین درجه می‌رساند:

شعر فریادی ست نشسته در رگبرگ‌های پاییز (ص. ۳۴)

به همان درجه

به همان بی‌پناهی که ناتوانی —

یادآور امیلی دیکنسون: باید دردی داشت یا حدّتی تا چشم میل

به زیبایی کند. زیبایی در اینجا همان شعر است در مقام میوهٔ زیباشناختی که تمام تاریکی و ویرانی را تحمل می‌کند و حتی شایستهٔ صدای مایوسی که می‌کوشد تجربهٔ مصیبت‌بار را در شعر غنایی با دیگران سهیم شود و اشاره کند به آن امر متعالی که همان، زیبایی هراس‌انگیز و شعر بی‌کلام (ص. ۲۷) است.

رنج کشیدن در اینجا چه بسا به شدت دردناکی شعرهای آرپل از سیلویا پالات نباشد که برای او شعر «فوران خون» است اما در حدی هست که: «فصاحت را ناگهان به لکنت اندازد» (ص. ۱۱) و کلمات به حیرت در او نگاه کنند (همان صفحه). در این نقطهٔ یأس بار صدای شاعر شکست می‌خورد تا جایی که اعتراف کند: «صدای مردگان رساتر از زندگان است» (ص. ۲۳). شاید به علت «گرهٔ ناگشودهٔ زبان و جهان» (ص. ۵).

این‌گونه است که کلمه‌های شاعر تنها: برای دیدن، بوییدن، لمس کردن نه برای معنی کردن (ص. ۲) هستند، یادآور شعر آرجیبالد مک لیش (Art-Poetries) که شعر را شهود، ساکت و بی‌کلام مانند پرواز پرندگان توصیف می‌کند.

شاعر پس از سکوتی به حرف می‌آید افسوس که کلمات برای نگفتن‌اند. شاید این سکوت ارواح میبوت است اما هنوز شعر موهوب مرگ از دل تاریکی در نورانیتهی گذرا چراغ‌های ناگهانی را روشن می‌کند تا دوباره خاموش شود (ص. ۲۵) اگرچه «فراموشی قاعده نیست» (ص. ۲۳) چنین است که گل‌های پاییزی فراخوانده می‌شوند تا اندوه خود را پنهان کنیم (ص. ۳) که شب برای خوابیدن نیست (ص. ۱۵) جایی که ماه جز بر تنهایی نمی‌تابد (ص. ۳۲). ملال؟ نه. این شعرها برای لحظه‌ای آرامش هم نیست.





## بعد از سکوت

بعد از سکوتی تنها  
 امشب دوباره بر سر حرف آمده‌ام  
 تا باغچه‌ی تریچه و ریحانم را  
 دوباره سرخ و سبز و تازه نگه دارم  
 تا سرو باغ را  
 از لایه لایه گرد فرو شویم

امشب دوباره بر سر حرف آمده‌ام  
 تا گله‌ی کلاغان را  
 از کشتزار خویش بتارانم

حرفی دارم  
 حرفی برای دیدن، بوییدن، لمس کردن  
 اما معنی نکردن

حرفی مانند موج آب  
پرپیچ و تاب  
مانند گیسوان تو ای یار  
ای همدم شبان من ای بیداری  
امشب دوباره بر سر حرف آمده‌ام  
حرفی پر از نگفتن